■ آشنایی با حلقه خطرناک اشتراوسی‌ها ما را وامی‌دارد از نو در ریشه‌های عملیات روسیه در اوکراین تامل کنیم. حتی اگر آنگونه که پوتین در سخنرانی‌های اخیرش ادعا کرده، عملیات در اوکراین برای رهایی از شر «کسانی که آرزوی سلطه بر جهان را دارند» یا همان اشتراوسی‌ها کافی نباشد، دست‌کم روسیه را از شر آنها نجات می‌دهد

**عملیات ویژه پوتین در اوکراین چه نسبتی با تهدید جهانی سلطه‌طلبان اشتراوسی در واشنگتن دارد؟**

# اعلان جنگ روسیه به نومحافظه‌کاران آمریکا

**گروه بین‌الملل:** سحرگاه پنجم اسفند (۲۴ فوریه) نیروهای روس از چند محور شرق، شمال شرق، شمال و جنوب وارد اوکراین شدند. ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه که همزمان در تلویزیون صحبت می‌کرد، این حمله را آغاز یک «عملیات ویژه» برای پاسخ به کسانی خواند که آرزوی سلطه بر جهان را دارند و زیرساخت‌های سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را تا لب مرزهای کشورش پیش می‌برند. در طول این سخنرانی طولانی، او شرح داد چگونه ناتو ۲ دهه قبل از آن بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل، یوگسلاوی را نابود و حتی «بلگراد» پایتخت آن را سال ۱۹۹۹ بمباران کرد. سپس ویرانگری‌های ایالات متحده در خاورمیانه بویژه در عراق، لیبی و سوریه را مورد بررسی قرار داد.

سخنرانی تاریخی پوتین، تنها ۲ شب پس از سخنرانی اولیه او متعاقب نشست اضطراری سازمان امنیت ملی روسیه ایراد شد که در آن به شرح نحوه شکل‌گیری یک کشور ساختگی و جدید به نام اوکراین - در اسلاوی به معنی زمین کرانه، سرزمین سر راهی، یا بین مرزی- از بغل سرزمین روسیه به عنوان عزیزکرده بلشویک‌های شوروی پرداخت و اینکه چرا برخی خواسته‌اند عامدانه این میراث معیوب دوران کمونیسم را پس از فروپاشی شوروی حفظ کنند. حتی با آنکه رهبر کرملین دوشنبه دوم اسفند، اوکراین را بخشی از تاریخ روسیه خواند و همزمان لایحه دوما مبنی بر الحاق ۲ جمهوری لوهانسک و دونتسک در شرق و جنوب شرقی اوکراین و اعزام نیروهای حافظ صلح روس به آن مناطق را امضا کرد، باز ۲ شب بعد برای توجیه فرمان صدور حمله به این کشور، به این موارد استناد نکرد. رئیس‌جمهور روسیه در عین اینکه با بهره‌برداری از اصول حقوق بین‌الملل و منطق امنیتی به جا مانده از مناسبات قدرت‌های شرق و غرب در قرن بیستم میلادی به توجیه این عملیات پرداخت، به لحاظ نظری نیز سودایی جز ملی‌گرایی صرف در سر داشت.

او در پایان سخنرانی طولانی نخستین ساعات روز ۲۴ فوریه اعلام کرد نیروهای خود را با مأموریت دوگانه «نظامی‌زدایی» و «نازی‌زدایی» به اوکراین فرستاده است که توضیح کامل‌ترش می‌شود نابود کردن نیروهای مسلح اوکراینی مرتبط با ناتو و همچنین پاکسازی این سرزمین از گروه‌های مسلح نئونازی؛ باز هم وابسته به ناتو.

از فحوای سخنان پوتین چنین بر می‌آید که نسبت خصومت فدراسیون روسیه نه به مردم اوکراین، بلکه به گروهی کوچک در هسته قدرت ایالات متحده آمریکا می‌رسد که به زعم کرملین، اوکراین را بدون اطلاع خود به شکل دشمنی برای روسیه و دیگر کشورها استحاله کردند. در این مورد بد نیست به سابقه شراکت ارتش اوکراین در حمله غیرمشروع آمریکا به عراق و تجهیز و آموزش تروریست‌های تکفیری در عراق و سوریه اشاره کرد.

به عبارت دیگر آنچه نه فقط پوتین به عنوان رئیس‌جمهور و رهبر حزب «روسیه متحد» به عنوان حزب حاکم پارلمان و فرمانده کل قوا، بلکه تقریبا تمام نمایندگان دوما شامل احزاب کمونیست، لیبرال- دموکرات و «راسیا زا پراودو» و بسیاری از احزاب و اجتماعات بومی در مناطق و جمهوری‌های متعدد فدراسیون روسیه به عنوان خصم ماهیتی خود باز می‌شناسند، حکومت سایه نومحافظه‌کاران در آمریکا موسوم به حلقه «اشتراوسی» است؛ گروهی که نیم قرن پیش در تاریکخانه‌های قدرت واشنگتن شکل گرفت و تاکنون جنایت‌های متعدد و باورنکردنی‌ای را از آمریکای لاتین گرفته تا خاورمیانه، مرتکب شده است.

آنها خود را پیرو مکتب شیکاگو منتسب به «لئو اشتراوس» فیلسوف سیاسی یهودی آلمانی-آمریکایی در قرن بیستم می‌دانند که ایده صهیونیسم را در بستر مکتب سیاسی محافظه‌کاری تبدیل به نومحافظه‌کاری آنگلوساکسونی فعلی کرد.

تصویرسازی همین حلقه اشتراوسی - که رهبران هر ۲ حزب حاکم دموکرات و جمهوری‌خواه، از جو بایدن، هیلاری کلینتون، چاک شومر و دیوید بلومبرگ تا خاندان بوش، میت رامنی، لیندسی گراهام، تد کروز و تام کاتن را در بر می‌گیرد - در رسانه‌های شرکتی بین‌المللی‌شان چنان بود که اشغال اوکراین توسط روسیه تکرار حمله ارتش سرخ به چکسلواکی - متعاقب بهار پراگ ۱۹۶۸ - است. به گفته آنها، روسیه پوتین بر اساس همان دکترین «لئونید برژنف» رهبر اتحاد جماهیر شوروی دست به این کشورگشایی زده، بنابراین غرب و اقمارش که خود را جهان آزاد می‌خوانند، باید این امپراتوری شیطانی را به هر قیمت ممکن در هم بشکنند.

مافیای نومحافظه‌کاران پشت سر ناتو، همان‌گونه تصویری شیطانی از عملیات روسیه در اوکراین در رسانه‌ها به نمایش می‌گذارد که براحتی شروطی را که مسکو در پاسخ پیشنهاد آتش‌بس «ولودیمیر زلنسکی» رئیس‌جمهور اوکراین و مهره آنها در کی‌یف در دومین روز حمله تعیین کرد، سانسور می‌کند.

روز ۲۶ فوریه کرملین از طریق سفارت چین در کی‌یف به اطلاع دولت اوکراین رساند که درخواست آتش‌بس آنها را به ۳ شرط می‌پذیرد.

اشتراوسی‌ها به رهبری پل ولفوویتز(نفر سمت راست) در پنتاگون ماموریت جلوگیری از ایجاد یک رقیب جهانی برای آمریکا پس از فروپاشی شوروی را بر عهده گرفتند. اینگونه بود که بوش پدر یکجانبه‌گرایی آمریکایی را بنیان نهاد. در این دوران بود که اشتراوسی‌ها به مفاهیم «تغییر رژیم» و براندازی برای «ترویج دموکراسی» دامن زدند

۱- دستگیری همه نازی‌ها در ساختار قدرت سیاسی و نظامی اوکراین شامل مشاوران زلنسکی از حزب نازی اسووبودا و همین‌طور «دیمیترو یاروش» رهبر شبه‌نظامیان نازی باندرا و مشاور فرمانده ستاد کل ارتش اوکراین و گردان‌های نظامی آزوف و آیدر زیرمجموعه نیروی زمینی این کشور

۲- حذف تمام نام‌های خیابان‌ها و تخریب بناهای تجلیل از همکاران نازی در طول جنگ جهانی دوم (استپان باندرا و...)

۳- زمین گذاشتن سلاح توسط نیروهای نظامی اوکراین شامل نیروهای نظامی بین‌المللی نازی‌ها از جمله گردان‌های آزوف و آیدر که زیرمجموعه نیروی زمینی این کشور هستند.

در حقیقت علاوه بر اینکه رسانه‌های شرکتی سلطه حاضر نیستند اصل سخنان پوتین در سخنرانی‌های سه‌گانه‌اش در هفته منتهی به حمله به اوکراین را منتشر کنند، بدیهی است دیدگاه اصلی رهبری روسیه در این مورد نیز پنهان می‌ماند و هیچ توضیحی به افکار عمومی داده نمی‌شود که واقعا پوتین درباره چه خطری (اوکراین هسته‌ای) صحبت می‌کند؟ یا با چه کسی (نظامیان نازی و فاشیست تحت فرماندهی ناتو) می‌جنگد؟ و روسیه چه دلایلی (حفظ شاکله روسیه در مقابل سیاست نومحافظه‌کاری توسعه ناتو به شرق) برای این عملیات دارد؟

■ **تاریخچه مختصر اشتراوسی‌ها**

این گروه اگر چه همگی یهودی‌زاده‌های نوصهیونیست هستند اما به هیچ‌وجه نماینده یهودیان آمریکایی یا جوامع یهودی در سراسر جهان نیستند. این حلقه فکری توسط فیلسوف آلمانی لئو اشتراوس (۱۹۷۲-۱۸۸۹) شکل گرفت که در زمان ظهور نازیسم در اروپا به ایالات متحده پناهنده شد و به کرسی استادی فلسفه در دانشگاه شیکاگو رسید. او گروه کوچکی از مریدان دانشگاهی تشکیل داد که به آنها آموزش شفاهی می‌داد. هیچ سابقه مکتوبی در این مورد وجود ندارد اما از گزارش‌هایی که از این حلقه به بیرون درز کرده، او به آنها القا می‌کرد تنها راه برای اینکه یهودیان قربانی یک نسل‌کشی جدید نشوند، تشکیل دیکتاتوری خودشان است. او آنها را هاپلیت‌ها (لقب سربازان اسپارتی سپاه اسکندر) می‌نامید و آنها را برای برهم زدن کلاس‌ها و سخنرانی‌های رقبای خود می‌فرستاد. همچنین به آنان احتیاط در بروز باورها و و اصل «دروغ شرافتمندانه» را آموخت.

نیم قرن پیش درست پیش از مرگش، شاگردانش در سال ۱۹۷۲ یک گروه سیاسی را تشکیل دادند که همگی اعضای ستاد سناتور دموکرات هنری جکسون (اسکوپ)، از جمله الیوت آبرامز، ریچارد پرل و پل ولفوویتز بودند. آنها از نزدیک با گروهی از روزنامه‌نگاران یهودی معتقد به مکتب تروتسکی (انقلاب جهانی یهود) در کالج نیویورک‌سیتی ملاقات کرده و

لئو اشتراوس، فیلسوف آلمانی و پدر نومحافظه‌کاری صهیونیستی آمریکایی به شاگردانش القا می‌کرد تنها راه برای اینکه یهودیان قربانی یک نسل‌کشی جدید نشوند، تشکیل دیکتاتوری خودشان است. او آنها را هاپلیت‌ها (لقب سربازان اسپارتی سپاه اسکندر) می‌نامید. همچنین به آنان احتیاط در بروز باورها و و اصل «دروغ شرافتمندانه» را آموخت

مجله کامنتاری را منتشر کردند. هر ۲ گروه ارتباط نزدیکی با سازمان سیا داشتند اما در عین حال به لطف پدرزن پرل، آلبرت وولشتتر (استراتژیست نظامی آمریکا)، با شرکت رند (اندیشکده مشهور مجتمع نظامی- صنعتی وابسته به نیروی دریایی پنتاگون) نیز در ارتباط بودند. بسیاری از این جوانان با هم ازدواج کردند تا اینکه یک گروه جمع و جور متشکل از ۱۰۰ نفر تشکیل دادند.

اعلام موجودیت سیاسی‌شان اما زمانی بود که با هم پیش‌نویس متمم «جکسون وانیک» را در بحبوحه بحران واترگیت (۱۹۷۴) تهیه کرده و در کنگره به تصویب رساندند که اتحاد جماهیر شوروی را مجبور می‌کرد اجازه مهاجرت جمعیت یهودی خود به اسرائیل را تحت فشار تحریم‌های اقتصادی از سوی غرب بدهد.

سال ۱۹۷۶، «پل ولفوویتز» از معماران «تیم بی» که توسط «جرالد فورد» رئیس‌جمهور وقت آمریکا مسؤول ارزیابی تهدید شوروی شده بود، گزارشی هذیان‌گونه منتشر کرد که در آن بلوک شرق به تدارک برای تسلط بر هژمونی جهانی متهم می‌شد. از آنجا بود که ماهیت جنگ سرد تغییر کرد. دیگر بحث منزوی کردن شوروی نبود، بلکه باید برای نجات آنچه «جهان آزاد» خوانده می‌شد، روس‌ها مهار می‌شدند.

با ابتکار جورج بوش (پدر) که در بازسازی ساختار سازمان سیا در اواخر دهه ۱۹۷۰ نقش داشت، اشتراوسی‌ها و روشنفکران نیویورکی که آن زمان هنوز همگی در جناح چپ بودند با آغاز دهه ۱۹۸۰ خود را در خدمت رونالد ریگان مهره منتخب راست‌گرایان جمهوری‌خواه در کاخ سفید قرار دادند. درک این نکته مهم است که این گروه نه واقعا چپ هستند و نه راست. برخی اعضای این حلقه تاکنون ۵ بار از حزب دموکرات به حزب جمهوری‌خواه و بالعکس مهاجرت کرده‌اند. آنچه برای آنها مهم است فقط نفوذ در هر قدرتی با هر ایدئولوژی اعلامی است. با این روند، «الیوت آبرامز» دستیار وزیر خارجه شد. او عملیاتی را در گواتمالا رهبری کرد که در آن یک دیکتاتور را به قدرت رساند تا با افسران اسرائیلی موساد در آزمایش‌های بیولوژیک در مورد نحوه جایگزینی مردم بومی از نسل سرخپوستان «مایا» با نژاد سفید مشارکت کرد تا در نهایت همین بلا را بر سر فلسطینی‌ها بیاورند، اگر چه مقاومت مایاهای بومی باعث شد حامی آنها «ریگوبرتا منچو» جایزه صلح نوبل را به دست آورد. سپس الیوت آبرامز در السالوادور و در نهایت در نیکاراگوئه علیه ساندینیست‌ها به تجاوزات خود ادامه داد.

■ **پشت‌پرده جنگ برای دموکراسی**

حالا دیگر مکتب روشنفکران نیویورک حلقه نومحافظه‌کاران نامیده می‌شدند. آنها بنیاد ملی دموکراسی (NED) و مؤسسه صلح ایالات متحده را ایجاد کردند. سازوکاری که انقلاب‌های رنگی بسیاری را سازمان‌دهی کرد که از وقایع میدان «تیان آن من» پکن و کودتای نخست‌وزیر وقت «ژائو زیانگ» به بهانه آن علیه ارکان حزب کمونیست چین آغاز شد که به برکناری

او از قدرت انجامید.

در پایان دوره ریاست جورج بوش پدر، اشتراوسی‌ها به رهبری پل ولفوویتز، نفر سوم پنتاگون ماموریت مقابله با رشد اتحادیه اروپایی به منظور جلوگیری از ایجاد یک رقیب جهانی برای آمریکا پس از فروپاشی شوروی را بر عهده گرفتند. اینگونه بود که بوش پدر از امکان اقدام یکجانبه، یعنی پایان دادن به اقدام هماهنگ اعضای سازمان ملل متحد حمایت کرد. آمریکا با طراحی عملیات دوگانه ترغیب صدام به اشغال کویت و سپس حمله ائتلاف آمریکایی به عراق موسوم به «توفان صحرا» قوانین بازی جهانی را تغییر داد و یکجانبه‌گرایی آمریکایی را بنیان نهاد. در این دوران بود که اشتراوسی‌ها به مفاهیم «تغییر رژیم» و براندازی برای «ترویج دموکراسی» دامن زدند.

از اینجا بود که گری اشمیت، آبرام شولسکی و پل ولفوویتز از طریق تشکیل کنسرسیوم مطالعات کارگروه‌های اصلاحات در زمینه ساختار اطلاعاتی، وارد جامعه اطلاعاتی آمریکا شدند.

آنها از این فرض انتقاد کردند که دولت‌های دیگر مانند دولت ایالات متحده فکر می‌کنند. سپس فقدان رهبری سیاسی در ساختار اطلاعاتی را به چالش کشیدند و آن را به جای تمرکز بر موارد ضروری برای منافع ملی، در رشته‌ای از مسائل غیر مهم برای آمریکایی‌ها اما مهم برای منافع حلقه اشتراوسی‌ها سرگردان کردند. سیاسی کردن اطلاعات کاری است که ولفوویتز قبلا با تیم B انجام داده بود و در سال ۲۰۰۲ مجددا در دفتر برنامه‌های ویژه OSP زیرمجموعه وزارت دفاع (پنتاگون) آن را از سر گرفت و استدلال‌هایی را برای جنگ‌های جدید علیه عراق و ایران ابداع کرد که در چارچوب همان اصل «دروغ نجیب» بود که لئو اشتراوس به شاگردانش آموزش می‌داد.

اگر چه در دوره بیل کلینتون اشتراوسی‌ها از قدرت کنار گذاشته شدند.

سال ۱۹۹۴، ریچارد پرل (با نام مستعار شاهزاده تاریکی) که آن موقع یک دلال اسلحه بود، اسامه بن‌لادن سرمایه‌داری سعودی با کد اطلاعاتی «تیم عثمان» در سازمان سیا را همراه با لژیون جنگجویان عربش (موسوم به القاعده) برای دفاع از افغانستان در مقابل هجوم ارتش سرخ به خط کرد.

سال ۱۹۹۶، اعضای پروژه قرن جدید آمریکایی PNAC (از جمله ریچارد پرل، داگلاس فیث و دیوید وورمسر) تحقیقی را در موسسه مطالعات راهبردی و سیاسی پیشرفته (IASPS) برای نخست‌وزیر جدید اسرائیل، بنیامین نتانیاهو نوشتند. در این گزارش از حذف یاسر عرفات، الحاق سرزمین‌های فلسطینی، جنگ علیه عراق و انتقال فلسطینیان به آنجا صحبت شده بود. این نه تنها در چارچوب تئوری‌های سیاسی لئو اشتراوس بود، بلکه از نظریه‌های دوست او «زعیو ژابوتینسکی» بنیان‌گذار «صهیونیسم تجدیدنظرطلب» نیز الهام می‌گرفت که پدر نتانیاهو منشی خصوصی او بود.

PNAC برای نامزدی جورج دابلیو بوش (پسر) پول جمع‌آوری کرد و قبل از انتخاب او گزارش معروف خود را با عنوان «بازسازی دفاعی آمریکا» منتشر کرد. آنها به دنبال فاجعه‌ای مشابه «پرل هاربر» بودند که مردم آمریکا را وارد جنگی برای تسلط بر هژمونی جهانی می‌کرد. این دقیقا همان کلماتی است که دونالد رامسفلد، وزیر دفاع دولت بوش پسر و عضو پروژه قرن جدید آمریکایی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به زبان آورد.

به لطف واقعه ۱۱ سپتامبر، ریچارد پرل و پل ولفوویتز، دریاسالار آرتور سبروفسکی از همین گروه را به عنوان رئیس سایه پنتاگون پشت سر وزیر دفاع، دونالد رامسفلد قرار دادند. او نقشی مشابه نقش آلبرت وولشتتر در دوران جنگ سرد بازی کرد. او راهبرد «جنگ بی‌پایان» را به جهان تحمیل کرد که بر اساس آن نیروهای مسلح آمریکا نباید در هیچ جنگی پیروز شوند، بلکه بسیاری از آنها را آغاز کرده و تا زمانی که ممکن است ادامه دهند. آنگاه جنگ را موقتا ترک کرده و نیروهای نیابتی اعم از شبه‌نظامی یا گروه‌های شورشگر اجتماعی را جایگزین کنند. هدف این راهبرد از بین بردن تدریجی تمام ساختارهای سیاسی دولت‌های هدف به منظور نابودی جمعیت ملت‌های‌شان و محروم کردن آنها از هرگونه وسیله‌ای برای دفاع از خود در برابر سلطه آمریکا بود. راهبردی که ۲۰ سال است در افغانستان، عراق، سوریه، یمن، لیبی، سومالی، بالکان و البته اوکراین دنبال می‌شود.

اتحادنامه میان اشتراوسی‌ها و صهیونیست‌های تجدیدنظرطلب به شکلی نمادین در یک کنفرانس بزرگ در بیت‌المقدس اشغالی در سال ۲۰۰۳ به امضا رسید. شخصیت‌های سیاسی اسرائیل از همه طیف‌ها نیز در آن شرکت داشتند. بنابراین تعجب‌آور نیست که ویکتوریا نولاند (همسر رابرت کاگان، نظریه‌پرداز نوصهیونیست و نومحافظه‌کار و سفیر وقت واشنگتن در سازمان ناتو) برای اعلام آتش‌بس در جریان جنگ ۳۳ روزه در لبنان در سال ۲۰۰۶ مداخله کرد تا مانع از این شود که ارتش شکست‌خورده اسرائیل توسط حزب‌الله تعقیب و قلع و قمع شود.

کاگان را در عین حال باید مهم‌ترین شاگرد «برنارد لوئیس» استاد یهودی انگلیسی تاریخ‌شناسی در رشته مطالعات خاور نزدیک دانشگاه پرینستون (ایالت نیوجرسی) دانست. لوئیس بزرگ‌ترین خاورمیانه‌شناس معاصر غرب و همزمان مهم‌ترین نظریه‌پرداز در زمینه تقابل میان اسلام و جهان غرب شناخته می‌شود. او با هر ۳ گروه اشتراوسی‌ها، نومحافظه‌کاران و صهیونیست‌های تجدیدنظرطلب کار می‌کرد. لوئیس که یک افسر اطلاعاتی سابق بریتانیا بود، تابعیت آمریکا و اسرائیل را هم به دست آورد و تا زمان مرگش (۲۰۱۸) همزمان هم مشاور بنیامین نتانیاهو و هم عضو شورای امنیت ملی کاخ سفید بود.

آغاز شهرت جهانی او به خاطر پژوهش‌هایش درباره تاریخ امپراتوری عثمانی و منازعه فکری‌اش با مرحوم پروفسور «ادوارد سعید» متفکر فلسطینی‌الاصل بر سر کشمکش میان اسرائیل و فلسطین بود. دیدگاه‌های افراطی ضداسلامی، ضدخاورمیانه‌ای و غرب‌ستایانه این نظریه‌پرداز یهودی همواره مورد انتقاد ادوارد سعید قرار داشت که به دنبال مکتبی شرق‌شناسانه مستقل از منافع استعماری غرب بود.

لوئیس اگرچه در ابتدا معتقد بود اسلام با تروریسم ناسازگار است و تروریست‌های عرب- لقبی که به مبارزان فلسطینی و مجاهدان عرب علیه اسرائیل و آمریکا داده بود - در واقع عوامل شوروی هستند اما بعدا در کمال شگفتی ریاکارانه نظر خود را تغییر داد و همان دشنام‌هایی را که به کمونیست‌ها می‌داد، حواله این دین ابراهیمی کرد. او این بار با قاطعیت اعلام کرد اسلام تروریسم را تبلیغ می‌کند. در حقیقت پیش از آنکه نظریه «برخورد تمدن‌ها»ی هانتینگتون پدید آید، این لوئیس بود که راهبردی به همین نام را روی میز شورای امنیت ملی آمریکا گذاشته بود. ایده او این بود که از تفاوت‌های فرهنگی برای بسیج مسلمانان علیه ارتدوکس‌ها (مسیحیان اروپای شرقی و غالب مسیحیان خاورمیانه) استفاده شود؛ مفهومی که توسط دستیار او در شورا، یا همان «ساموئل هانتینگتون» مشاور پیشین

بایدن سالخورده دچار بیماری نسیان شده، با این حال اشتراوسی‌ها را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند. سالیوان کماکان مشاور امنیت ملی است، بلینکن وزیر خارجه. ویکتوریا نولاند همسر رابرت کاگان، مرشد فعلی اشتراوسی‌ها و مشاور رئیس‌جمهور، پاییز گذشته به ریاست‌جمهوری اوکراین دستور داد «دیمیترو یاروش» رهبر معنوی نازی‌ها را به عنوان مشاور ویژه فرمانده ارتش منصوب کند

سرویس مخفی آفریقای جنوبی در دوران آپارتاید در سال ۱۹۹۲ به انتشار عمومی در آمد، با این تفاوت که هانتینگتون آن را به عنوان یک راهبرد ارائه نکرد، بلکه به عنوان یک امر اجتناب‌ناپذیر می‌دانست که باید با آن مقابله می‌شد(باز هم دروغ‌های شرافتمندانه اشتراوسی‌ها).

پس از ویرانی عراق در دوران بوش‌های پدر و پسر، نام اشتراوسی‌ها تازه در محافل فکری پیچید. همه تعجب کرده بودند که چنین گروه کوچکی از دانشگاهی‌ها بدون اینکه ایده‌های خود را به شکل آکادمیک بازگو کرده باشند، اینچنین با حمایت روزنامه‌نگاران نومحافظه‌کار صاحب چنین اقتداری در دستگاه حاکمیت آمریکا و جهان شده بودند. کنگره تازه به صرافت افتاد تا گروه مطالعاتی عراق - یا به اصطلاح «کمیسیون بیکر- همیلتون»- را برای ارزیابی سیاست‌های دولت بوش پسر اما در واقع برای ارزیابی راهبرد «رامسفلد- سبروفسکی» که باعث قتل‌عام صدها هزار تن در خاورمیانه شده بود، تشکیل دهد اما این کمیسیون از اظهار تاسف فراتر نرفت. اگر چه رامسفلد استعفا کرد اما پنتاگون تاامروز بی‌وقفه همین راهبرد غیر رسمی و غیر اعلامی را دنبال می‌کند. چرخه خروج نیروهای آمریکایی از عراق و افغانستان و ایجاد جنگ نیابتی تروریستی برای بازگشت مجدد آنها، نمونه کامل همین راهبرد اشتراوسی است.

در دولت اوباما، اشتراوسی‌ها، جو بایدن، سناتور دموکرات کهنه‌کار ضد روسیه و همیشه حامی جنگ‌های پنتاگون را به عنوان معاون رئیس‌جمهور منصوب کردند.

مشاور امنیت ملی او کسی نبود جز یک اشتراوسی نوصهیونیست به نام «جیک سالیوان» که هنوز هم در زمان ریاست‌جمهوری بایدن، این سمت را بر عهده دارد. او با ایفای نقش در سازماندهی عملیات مشترک جنگ نیابتی با ناتو، علیه دولت‌های لیبی، سوریه و میانمار به اشتراوسی‌ها خدمت کرد. در همان حال مشاور دیگر بایدن در کاخ سفید، «آنتونی بلینکن» بود که بر افغانستان، پاکستان و ایران تمرکز داشت. این تیم در کاخ سفید، شورش «جنبش سبز» در ایران را به سبک انقلاب‌های مخملی- رنگی و با حمایت جناح اصلاح‌طلب و تکنوکرات‌های غربگرا در اعتراض به نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۹ طراحی کرد. بلینکن حالا در دولت بایدن به سمت وزارت امور خارجه ارتقا یافته است.

■ **باند معتادان و نازی‌ها در اوکراین**

از جمله دیگر توطئه‌های دولت اوباما که امضای اشتراوسی داشت، تغییر رژیم سال ۲۰۱۴ در کی‌یف با کودتای موسوم به میدان توسط شبه‌نظامیان نئونازی (موسوم به باندرا) علیه رئیس‌جمهور وقت «ویکتور یانوکوویچ» بود. «ویکتوریا نولاند» ملکه حلقه اشتراوسی‌ها که در آن زمان معاون اروپای وزارت خارجه بود، برای حمایت از عناصر نئونازی «رایت سکتور» که عمدتا از غرب اوکراین می‌آمدند، کماندوهای دلتای اسرائیلی را به میدان استقلال کی‌یف، در قلب ارگ حکومتی اوکراین برد و خودش نیز در میان آنها حاضر شد. همان زمان پلیس مخفی اوکراین با شنود تلفنی نولاند جملاتی مثل «لعنت فرستادن به اتحادیه اروپایی را که رهبران ضعیفش درک نمی‌کنند و فقط اعتراض می‌کنند» در مکالماتش با براندازان اوکراینی ثبت کرد. این دقیقا میراث گزارش سال ۱۹۹۲ ولفوویتز بود.

بایدن در ۷۹ سالگی در کاخ سفید هنوز هم قاطعانه به این مهره‌های اشتراوسی وفادار مانده است و طبیعتا اوکراین بخشی از میراث فاسد آنهاست؛ چنان که پرونده رشوه‌گیری هانتر، پسر معتاد بایدن از شرکت گازی بزرگ بوریسما که ترامپ روی آن مانور می‌دهد با اعمال نفوذ سالیوان و بلینکن همراه بوده است. این باند مرتبط با بایدن که پوتین آنها را «گروه معتادان به مواد مخدر» می‌نامد از همان زمان مهره‌های خود را برای غارت شرکت‌های اوکراینی و فعال‌سازی نازی‌ها چیدند.

یکی از رسوایی‌های بزرگ صهیونیست‌ها و اسرائیلی‌ها آنجاست که «ایهور کولوموسکی» سومین ثروتمند اوکراین که یک یهودی و جزو باند بایدن (با واسطه‌گری سالیوان و بلینکن) است، پول زیادی به پای سازمان نازی‌ها تحت نظارت ناتو پاشید.

او بود که «دیمیترو یاروش» رئیس رایت سکتور -و خط قرمز روس‌ها- را به سمت معاونت دبیر شورای امنیت ملی و دفاع اوکراین منصوب کرد. اینها نیز همان کسانی هستند که پوتین از آنها تحت عنوان «نازی‌ها» در دولت اوکراین نام می‌برد.

سال ۲۰۱۷ تونی بلینکن شرکت مشاوره‌ای WestExec Advisors را با گردآوری مقامات ارشد سابق دولت اوباما و بسیاری از اشتراوسی‌ها ایجاد کرد که کارش بند و بسط اقتصادی از طریق ارتباطات سیاسی است.

■ **بقای جوی آلزایمری با اشتراوسی‌ها**

در راهروهای کاخ سفید دیگر تردیدی باقی نمانده که رئیس‌جمهور سالخورده دچار بیماری زوال عقل و نسیان شده، با این حال اشتراوسی‌ها تنها گروهی هستند که بایدن هیچ‌گاه آنها را فراموش نمی‌کند.

سالیوان کماکان مشاور امنیت ملی است، بلینکن وزیر خارجه و نولاند همسر رابرت کاگان، مرشد فعلی اشتراوسی‌ها، مشاور رئیس‌جمهور. ویکتوریا نولاند، سازمان‌دهنده کودتای میدان ۲۰۱۴ در اوکراین، پاییز گذشته همزمان با اوج‌گیری تنش میان روسیه و آمریکا بر سر اوکراین به مسکو رفت. او برای حل بحران نرفته بود، بلکه در حال ایجاد بحران بود. او در کمال وقاحت خواهان استعفای ولادیمیر پوتین از ریاست‌جمهوری روسیه و جایگزینی یک مهره هماهنگ با واشنگتن شد و تهدید کرد در غیر این صورت اقتصاد روسیه را نابود خواهد کرد. بلافاصله از مسکو به اوکراین پرواز کرد و به ولودیمیر زلنسکی، کمدین و نوچه «ایهور کولوموسکی» در کاخ ریاست‌جمهوری کی‌یف، دستور داد «دیمیترو یاروش» رهبر معنوی نازی‌ها، فرمانده نیروهای داوطلب در ارتش اوکراین و نماینده رادا (پارلمان) را برخلاف میلش به عنوان مشاور ویژه فرمانده ارتش، ژنرال «والری زالوژنی» منصوب کند. یاروش بلافاصله در رسانه‌ها از سرهنگ «آندری بیلتسکی» که نازی‌های اوکراین او را «پیشوای سفید» می‌خوانند و همین‌طور گردان آزوف متشکل از نازی‌های بین‌المللی در شرق کشور حمایت کامل کرد. این گردان که خود را علنا عضو اس اس رایش جدید می‌خوانند، از تابستان ۲۰۲۱ مستقیما تحت قرارداد شرکت نظامی خصوصی آمریکایی آکادمی (بلک واتر سابق) قرار دارد. همزمان گردان‌های نازی آزوف و آیدار پیشاپیش ۱۲۰ هزار نیروی ویژه ارتش اوکراین، حمله به مناطق مسکونی دونتسک و لوهانسک را آغاز کردند که نقض توافق ۲۰۱۵ مینسک بود. این حرکت یاروش و دولت کی‌یف معنایی جز اعلان جنگ به روسیه نداشت و طبعا طرف قوی‌تر بود که اقدام به جنگ پیشگیرانه کرد.

پس از آشنایی با حلقه خطرناک اشتراوسی‌ها، حالا باید از نو در ریشه‌های عملیات روسیه در اوکراین تأمل کنیم. حتی اگر آنگونه که پوتین در سخنرانی‌های اخیرش ادعا کرده، عملیات در اوکراین برای رها کردن این کشور و چه بسا جهان از شر «کسانی که آرزوی سلطه بر جهان را دارند» یا همان اشتراوسی‌ها کافی نباشد، دست‌کم روسیه را از شر آنها نجات می‌دهد.

روسیه از زاویه حقوق بین‌الملل، جز اینکه حق دارد از تحرکات آشکار نازی‌ها در نزدیکی مرزهایش با اوکراین نگران باشد، می‌تواند آلمان و فرانسه را به خاطر عدم پایبندی به تعهدات‌شان در توافق مینسک برای جلوگیری از نظامی‌سازی شرق اوکراین بازخواست کند و همین‌طور به حدود ۵۰ کشور اروپایی امضاکننده اعلامیه‌های سازمان امنیت و همکاری اروپا مبنی بر ممنوعیت گسترش ناتو در شرق خط اودر- نایس (مرز آلمان و لهستان) بدبین باشد که هیچ اراده‌ای در برابر توسعه‌طلبی شیاطین اشتراوسی آمریکا ندارند.

درس بزرگ فاجعه اوکراین برای ملت‌های دیگر این است: ملت‌هایی که مدعی دموکراسی هستند، مسؤول تصمیماتی هستند که برای طولانی‌مدت توسط رهبران منتخب‌شان اتخاذ شده و با وجود چرخش ظاهری قدرت، همچنان کشور را به تباهی می‌کشند.